

باز هم وحدت ملی! در ارتباط با (ملی یووالی) نوشته اخیر جناب عبدالباری جهانی

(قسمت اول)

اصطلاحات «ملت»، «ملت گرایی»، «وحدت ملی»، «توافق ملی»، «منافع ملی»، «فرهنگ ملی»، «استقرار دولت ملی»، «زبان ملی»، «هویت ملی» و تعداد بیشمار ترکیب های دیگر ازین قبیل مفاهیم می توانند، ارایه گردند، که همه مورد دلچسپی و قابل قبول انسانهای «منور» در جوامع دنیا محسوب شده می تواند. این همه مفاهیمی اند که با ارزش های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و غیره دارای پیوند هایی می باشند، که با همزیستی و همبستگی انسانها پیوند خود را می داشته باشد. سؤال اینجاست که این مفاهیم چگونه تجسم و تحقق یافته می توانند؟

در سال میلادی ایکه گذشت، تعداد کثیری از کار «تحقیقاتی» شخصی اینجانب، بطور مستقیم و غیر مستقیم در رابطه همین مفاهیم بوده است. تعاریف بی شماری از نتایج تحقیقاتی معروفترین دانشمندان تاریخ، منجمه دانشمندان علوم اجتماعی و «ایتنوگرافی»، جمع آوری گردیده است. تعاریف قریب هر جامعه یا سیستم دولتی، در عناصر ترکیبی مفاهیم، تفاوت داشته، اما برای «منورین» و دانشمندان آنها، منجمه «روشنفکران» وجوه مشترک بیشتر از بخش های دیگر، مورد توجه می باشد. به هر اندازه ایکه ما، هموطنان ما را به مراعات اصول «وحدت ملی» دعوت می کنیم، کاری است نیکو. اما باید اساساتی را که در همچو مرحله بحرانی پر دود و گرد و توأم با بوی خون ناحق، مطرح می گردد، باید بکشیم تا، عوامل اصلی و اساسی را از فرعی بکمک همدیگر تفکیک نماییم و بطور منظم و «سیستماتیک»، قدم بقدم در بهبود کیفیت کار و وظایف خود، صادقانه عمل کنیم. شعار ها و لو به هر پیمانانه ایکه جذاب هم باشند، تا واقعیت های اصلی و عینی را دقیقاً کشف و درک نماییم، و در راه حل آن قدم استوار و درست بموقع نبرداریم، جز خطر روی آب توفانی چیز دیگری نخواهد بود.

مصلحت نخواهد بود که در برابر هر مفهوم ایکه، با برداشت و درک و یا نظر خود ما مطابقت نداشته باشد، فوراً با معیار های غیر ضروری و یا غیر متناسب حمله کنیم و یا وحدت ملی ما را اگر به آن باور داریم و یا واقعاً تعریفی از آن داشته بوده باشیم، هرلحظه، در معرض خطر و نابودی قرار دهیم و بجای اینکه، بمثابه یک انسان با مسئولیت، انتقاد صریح و درست را، به آدرس هریک ما ارایه نماییم و تفهیم داریم که انتقاد بخاطر اصلاح است، نه بخاطر نابودی همدیگر. تفاوت ها در طرز دید ما از مسایل، یک امر طبیعی و عادی ولی در شرایط دشوار، باید دقت بیشتر را بکار انداخت.

همه می دانیم که با آغاز بحران شدید و ویرانگر قریب سه و نیم دهه قبل، حالتی در برابر جامعه، خاک و مردم ما قرار گرفته است، که خیلی غم انگیز و تباهن کن بوده است. سلسله بحران که با گذشت زمان ابعاد و اشکال بغرنجتری را بخود گرفته و می گیرد، هنوز هم به انجام خود نرسیده است. تا حال ما قادر نشده ایم، ارزیابی درست از حوادث تاریخی کشور ما داشته باشیم، تا نسل های جوان کشور ما، تصویر درستی در دست داشته باشند، و بکمک آن آینده خود را تا حدی خود تعیین کرده بتوانند. در مشاهدات ما از بیرون، آنهم از محیط مصئون با شرایط کاملاً بیگانه از زندگی مردم ما، باید غمخورانه متوجه بود. بر اساس گزارشات پراکنده مطبوعات خارجی بیش از شش تا هفت میلیون باشند کشور کنونی ما افغانستان، در سراسر دنیا، آوارگی و مهاجرت را دیده اند که از جمله، قسمتی از آنها بطور دلخواه و یا جبری بوطن مراجعت کرده اند. همه آنها دارای شرایط همگون زندگی نبوده و نیستند.

این رقم یک سوم نفوس تخمینی فعلی داخل کشور را نشان می دهد، نفوس داخل، اینک در مدت بالغ بر یک دهه در شرایط جنگی دیگری بسر می برند. (نفوس فعلی را حدود ۲۸ میلیون تخمین نموده اند؟). اثرات مرگبار و تباهن کن جنگ را گاه گاه منابع خارجی از زاویه دید روشنتر می بینند. مؤسس یک شفاخانه در چک وردک، تبعه آلمانی، خانم «کارلا شیفتر» در کتاب خود، نمونه هایی از معضلات را بیان داشته، در جایی چنین ارایه داشته است: «... طبیعی است که جنگ عواقب زیانبار بجا گذاشته است. کلانسالان در بین افغانها، از آوان طفولیت فقط ظلم و بیرحمی دیده اند. زنده گی در مهاجرت، اعضای کشته شده فامیل، شکنجه، هتک حرمت و تجاوز، بازداشت های بدون دلیل و بی موجب و خانه های سوخته. همه اینها را باید خود تنها تحلیل و تجزیه نمایند. آنها مانند عساکر خارجی توظیف شده در هندوکش تداوی روانی نمی بینند. آنها به مناطق مصئون انتقال نمی یابند. آنها باید آنجا بمانند و خود واهمه ها، غم

دپاتو شمیره: له ۱ تر 3

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de يادښت: د ليکنيزې ښې پاڼوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليولو مخکې په خير و لولئ

واندوه، تعدی، تجاوز و افسردگی را متحمل شوند، بدون آنکه مراقبت هدفمند از آنها صورت گیرد. - بر حسب تخمین، ۷۰ فیصد افغانها افسرده و دلتنگ تخمین شده اند. انسانهای ویران شده را نمی توان دو باره مانند از هم ریختن خانه قطعه بی آباد نمود؛ یک پای قطع شده و یا خانه سوخته با تمام داشتی ها. «کمک اعماری» درین کشوریکه جنگ از زمانه ها جریان دارد، عجیب بنظر می رسد. انسانهاییکه جنگ دوم جهانی و یا زمان بعد از جنگ را دیده اند، ممکن درک نمایند، که من راجع به چه صحبت می کنم....» (کلارا شیفتز با ریگینا کارستینزن، « رووهلت»، صفحه ۱۰، می ۲۰۱۱)

در جایی دیگر همچنان می خوانیم: « من در سیمای انسان هائیکه، با من همراه بوده و مرا بدرقه می نموده اند، می توانستم مشاهده نمایم، که تجارب جنگ و درد و رنج چگونه آنها را بااحتیاط، حساس و هم با واهمه یا ترسو ساخته است. » (صفحه ۲۷).

همین یک سوم نفوس که در فوق ذکر شد، از جزایر «ناورو» در بحر هند، استرلیا، «زیلاند» جدید و سایر جزایر از جنوب شرق آسیا گرفته، تا «خوشبخت» های که در ناروی، سویدن، انگلیس و امریکا و اروپا، بلاخره در سراسر دنیا پخش اند. آیا تا حال کسی بطور نمونه، از حجم کلمات متعدد، زبانهای خارجی در زبان نسل جوان، که بعضی ها فقط بطور شفاهی، چند کلمه ساده را و آنها جهت محاوره با والدین و اقارب خود آموخته اند، کدام تخمینی دیده اند. اگر نسل جوان متولد در مهاجرت کلمات، زبانهای خارجی را آموخته اند، این با نقض وحدت ملی، چه ربطی می تواند داشته باشد. بخصوص عده ایکه امکانات آنها هم نداشته باشند، تا در فضای مصئون بکشور پدری اش سری زده بتوانند.

در آنصورت چنین انسانها، در همجو شرایط از امتیازات، افتخارات و هویت ملی و غیره، چه می فهمند. در حال حاضر، اکثراً در جمله گردانندگان «میدای جدید» هم چنان جوانانی شامل اند، که سن کمتر از عمر بحران کشور داشته، ممکن برنامه های نشراتی خود را از خارج ترتیب نموده و به نشر بسپارند. البته این هم ممکن است که عده همچنان با امکانات آموزشی ایکه در خارج داشته، بکشور برای دریافت کار و شغلی رفته اند، که طبیعتاً از فرهنگ و تاریخ کشور ما، همان آگاهی را که کلانسالان، احتمالاً داشته باشند، ندارند. از جانبی هم در حالیکه اگر در یک کشور پیشرفته اروپایی و یا امریکایی تولد شده و تعلیم دیده باشد، نه تنها حق دارد، بلکه مجبور است از «فرهنگ حاکم» کشوری که در آن زندگی می کند، پیروی نمایند. اینرا هم باید از نظر دور نداریم که، باشندگان داخل کشور و بخصوص نسل جوان آن علاوه از آنکه صدمات سنگین صحتی دیده اند، آهنگ بی سوادی بطور وحشتناک بلند گزارش می یابد. در چنین جامعه، بدون صلح و آرامش نمی توان جلو انحرافات و نا بسامانی ها را، با چند شعار و دعوت گرفت. زمان و امکانات تعلیم عامه و شرایط صلح نیاز مبرم است. مردمی که در داخل کشور از نعمت سواد خواندن و نوشتن محروم اند، «هجوم فرهنگی» بیگانه هم بر آنها، اثرات زیادی نخواهد داشت.

حال ناگزیر ام، تا نمونه هایی از چشمدید هایم را در عمر نسبتاً طولانی تذکر دهم، که در رابطه با نمونه های شیوه برخورد ما نسبت به فرهنگ و زبان، دیده ام. زمانی یکی از «اشخاص سرشناس»، در عرصه سیاست و ادب و غیره، بحیث شاعر معروف، در جامعه ورد زبان مردم گردیده بود. هوا داران او از وی به نسبت همزبان مادری ایشان، حمایت می کردند. اشعار او را در هر محفل و محل تکرار می نمودند. اینجانب که طبیعتاً استعداد شعری ندارم، با شعر خود را مصروف ساخته نمی توانم، تصادفاً در یک مناسبت با یکی از فرزندان این «شخص» توسط کسی معرفی شدم. من با آنچه از زبان مادری پدرش شنیده بودم، چون خود با دو زبان، بسطح مساوی بزرگ شده ام، نخستین کلمات را بزبان پدری اش آغاز نمودم، پس از چند ثانیه درک نمودم که موصوف، فرزند این «منور» و «شاعر» به آن زبان خوب تسلط ندارد. بعد با زبان دیگری صحبت کردیم. اطلاع یافتیم که پدر با ایشان به همین زبان و نه با زبانیکه، دیگران در اجتماع ما به اختلافات لسانی می پردازند و از زبانی حمایت می کنند، که موصوف با اطفال و یا فرزندان حتی در محیط خانواده، صحبت نمی نموده است. ولی هوادران او در محیط از زبان وی حمایت می نمودند.

روزی از طریق اقارب یکی از دوستانم، با جوانی ارتباط تلفونی حاصل نمودم، که موصوف بتازگی در شهری به تحصیل آغاز نموده بود که خودم از آن پوهنتون («یونورستی») به اخذ «دیپلوم» نایل امده بودم. این جوان بعد از کنفرانس بن، در سال ۲۰۰۱، در یک سفر رسمی به کابل سفر کرده بود، خود را یکی از رهبران جوانان معرفی کرد. نخست بیکی از زبان های ملی (پدرش) که خیلی شکسته شکسته صحبت می نمود، گوشید تا توضیح کند، که گویا متکلمین آن زبان، در افغانستان، اجازه سخن زدن ندارند. بعد بزبان دومی ملی به سخن زدن آغاز کرد. درین زبان هم چون خواندن و نوشتن را نیاموخته بود، مطلب را ارایه نمی توانست. وقتی مطلع شد که من قریب سی سال قبل از آنزمان در آن شهر و در همان پوهنتون درس خوانده ام، پیشنهاد کرد تا بزبان آلمانی صحبت کنیم. من در همه

این زبانها، در مقایسه با او مسلط بوده ام. تا امروز ندانسته ام که چه انگیزه و چه کسی او را، به آن طرز دید کشانیده بود که از زبانی حمایت می کرد، که خود نه کتب را به آن زبان خوانده می توانست و نه قادر به تقدیم، نوشته ای به آن جمعیت بهمان زبان بوده است. ممکن خود را از نگاه «نژادی» با آنها در پیوند می دیده است. فراموش ننمائیم و بدون آنکه به مردم ما فرصت آنرا بدهیم تا در کشور صلح برقرار گردد، همه را بجرم اینکه چرا در مهاجرت تولد شده اند و کلمات بیگانه را در گفتار خود ذکر می کنند، به صف اجتماعات ضد وحدت ملی بنامیم. این اصلاحات و نظم، نیازی به تعلیم عامه دارد. قدم بقدم باید در فکر حل مسایل جامعه خود باشیم.

مثال دیگر وقتی گاه گاه با فامیل های مهاجر افغان در هند، آلمان، امریکا و هم در هالند، روبرو گردیده ام، بمشاهده رسیده است، که فرزندان و نو تولدان در محیط فرهنگی غیر از محیط فرهنگی پدران و مادران شان، تطابق بهتر و حتی کامل نشان داده اند. حتی روزی بیاد دارم که جوانی، برایم بزبان آلمانی، طوری افاده نمود که، وقتی پدر و مادرش آلمانی حرف می زنند، او حتماً رنج می برد. زیرا آنها کلمات را چنان اشتباه آمیز استعمال می نمودند، که از نگاه ادبی در آنزبان «هتک» حرمت به زبان می توان دانست. من پدرانی را دیده ام، که نمی توانند حتی در وقت ضرورت در کشور مسکون کنونی خارجی خود ها، در وقت ضرورت کدام مکتوب لازم را، توسط فرزندان تعلیم یافته آنها که خود به آن زبان نیاز دارند، بنویسند. زیرا فرزندان زبان پدر و مادر را فقط شفاهی و سطحی بلد اند، از نعمت خواندن و نوشتن محروم اند. همچو برداشت های متفاوت از فرهنگ، اثر ناچیز منفی بر روابط فامیلی، همین مهاجران داشته نمی تواند.

ادامه دارد